



A Deliberation on the Blood Money (*diyyah*) for Internal Organs and the Approach of Imāmi Jurists Toward it

Dr. Mohammad Ferdosi Poor (Corresponding Author)

Lecturer, Department of Fiqh and Foundations of Law, Islamic Azad University of Mashhad, Mashhad, Iran

Email: m.h.mohamad6334@gmail.com

Dr. Hossein Ahmari

Associate Professor Department of Fiqh and Foundations of Law, Islamic Azad University of Mashhad, Mashhad, Iran

Abstract

Islamic *Shari'a* provides mechanisms such as *diyyah* and '*arsh*' for compensating harm resulting from offenses against the human body. With respect to offenses involving internal organs, however, there is no specific proofs establishing the applicable *diyyah*. This issue has received attention in recent years; however, the ruling is not the same across the writings of either based on Jurisprudence articulating the ruling (*fatvā*) or argumentative jurisprudence. Against this background, the present study examines the issue through library research and a descriptive-analytical methodology. An examination of the jurists' views reveals three principal positions: 1. *diyyah* being obligatory; 2. '*arsh*' being obligatory; and 3. *diyyah* being applied to the principal organs, while '*arsh*' being applied to the remaining organs. Although the three positions are predominantly *fatvā*-based and are not supported by explicit textual or rational proofs, an effort is made to properly explain the asserted and possible arguments for each of the three positions. The study concludes that a crime against the internal organs gives rise to *diyyah* for three reasons: 1. the applicability of the rule of *diyyah* for paired and unpaired organs with respect to all organs of the human body; 2. consideration of the functionality of an organ for establishing *diyyah*; and the measurability of the functions of organs in the present age.

Keywords: *diyyah*, '*arsh*', internal organ, general rule of *diyyah*.



Authors retain the copyright. This is an open access article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

[International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).



HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	سال ۵۸ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۴۵ - تابستان ۱۴۰۵، ص ۱۸۱ - ۱۵۵
شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸	شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۲۰	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۳۰
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2025.91363.1890	تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۶
	نوع مقاله: پژوهشی

تأملی در دیه اعضای داخلی بدن و رویکرد فقهای امامیه در مواجهه با آن

دکتر محمد فردوسی‌پور (نویسنده، مسئول) ^{id}

مدرس گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، مشهد، ایران

Email: m.h.mohamad6334@gmail.com

دکتر حسین احمدی ^{id}

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، مشهد، ایران

چکیده

در شریعت اسلامی برای جبران خسارت ناشی از جنایات وارده بر بدن آدمی یا کیفر جانی، راهکارهایی چون دیه و ارش در نظر گرفته شده است. در مورد وارد آمدن جنایت بر اعضای داخلی بدن آدمی، دلیل خاصی در دست نیست که موارد دیه را مشخص کرده باشد. در دهه‌های اخیر، این مسئله مورد توجه قرار گرفته است اما در نگاشته‌های فقه فتوایی و استدلالی حکم واحدی درباره آن به چشم نمی‌خورد. این پژوهش با عنایت به تفاوت دیدگاه‌ها، با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و به روش توصیفی تحلیلی در پی حکم مسئله است. در این راستا، با بررسی دیدگاه‌های فقیهان سه نظریه به دست آمده: ۱. وجوب پرداخت دیه؛ ۲. وجوب پرداخت ارش و ۳. ثبوت دیه در مورد اعضای رئیسه و ارش نسبت به سایر اعضا. گرچه دیدگاه‌های سه‌گانه بیشتر جنبه فتوایی داشته و مستند به ادله لفظی یا لثبی نیست، اما تلاش می‌شود دلایل ادعایی و احتمالی هریک از سه دیدگاه به‌درستی تبیین شود. دستاورد پژوهش اینکه جنایت بر اعضای داخلی به سه دلیل سبب ثبوت دیه است؛ فراگیر بودن قاعده دیه اعضای زوج و فرد نسبت به تمامی اعضای جسم آدمی، توجه به کارایی عضو برای ثبوت دیه و محاسبه پذیر بودن کارکرد اعضا در عصر کنونی.

واژگان کلیدی: دیه، ارش، عضو داخلی، قاعده عامه دیه.

مقدمه

قانونگذار آسمانی در ترسیم هدف شرایع، به‌ویژه شریعت اسلام به رعایت مصالح بندگان در معاش و معاد توجه ویژه‌ای کرده است. در این میان از مهم‌ترین مصالح بندگان که شریعت برای رعایت و حفظ آن تأکید داشته است، حفظ نفس و جلوگیری از تفویت آن است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا؛ و هرگز نفس محترمی که خدا قتلش را حرام کرده مکشید، مگر آنکه به حکم حق مستحق قتل شود و کسی که خودش به مظلومی و ناحق ریخته شود ما به ولی او حکومت و تسلط (بر قاتل) دادیم، پس (در مقام انتقام) آن ولی در قتل و خون‌ریزی اسراف نکند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود.»^۱ براین اساس، فقهای مسلمان حفظ نفس را یکی از ضروریات خمس و در شمار اهداف عالی شریعت بر شمرده‌اند.^۲

از دیگر سو، درگیری و نزاع در روابط آدمیان تاریخچه‌ای به درازای خلقت نخستین آدمیان دارد. در اثر درگیری‌های عامدانه یا ناخواسته، هریک از طرفین دعوا دچار آسیب‌های مالی، جانی یا آبرویی می‌شوند. خسارت‌های جانی، خود به دو گونه تقسیم می‌شوند: آسیب‌های منجر به سلب حیات و آسیب‌های زیان‌رسان به اعضا. در مکاتب حقوقی گوناگون و حتی جوامع اولیه برای تأمین خسارت‌های مادی ناشی از این آسیب‌ها عقوبت‌های مالی در نظر گرفته شده است. در قانون حمورابی، روم باستان و ایران باستان، پرداخت وجهی برای تأمین این خسارت‌ها به‌عنوان راهکاری اختیاری در کنار واردآوردن آسیبی مشابه به جانی تعیین شده است.^۳ در نظام حقوقی شبه‌جزیره عربستان نیز قوانینی با عنوان دیه برای عقوبت جنایت بر اعضا در نظر گرفته شده بود تا جایی که عبارت «كَانَتْ الدِّيَةُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ» از شماری از اصحاب اجماع نقل شده است.^۴ با نگاهی به تاریخ عرب پیش از اسلام و قوانین اسلامی می‌توان دریافت که قوانین مربوط به دیه با تصحیحاتی توسط رسول خدا(ص) امضا شده‌اند.

احکام کیفری اسلامی که از جنبه پیشگیرانه به حفظ نفس یا عضو از هلاکت توجه داشته است، احکام مربوط به قصاص، دیات و ارش جنایات است. عمل به این احکام، موجب صیانت از نفس است و عمل نکردن به آن‌ها موجب هلاکت نفس خواهد بود. ازاین‌رو، لازم است احکامی که در راستای حمایت از نفس انسان تشریع شده‌اند مدنظر ویژه قرار گیرند و مطابق با مقتضیات زمان تعدیل شوند.

۱. اسراء: ۳۳.

۲. میرزای قمی، قوانین المحکمة، ۲۰۸/۳؛ کاشف‌الغطاء، مصادر الحكم الشرعی، ۱۱۱/۱؛ سبحانی، اصول الفقه المقارن فیما لا نص فیہ، ۳۵۳.

۳. نک: بجنوردی، مجموعه مقالات فقهی حقوقی، ۴۶۶ تا ۴۶۸.

۴. کلینی، الکافی، ۳۰۱/۱۴.

یکی از اهداف و حکمت‌های تشریع دیه، جبران خسارت و زیان وارده به خانواده مقتول و جلوگیری از کینه و نفرت و دشمنی احتمالی و حفظ خون انسان‌ها از پایمال شدن است. در آیات و روایات نیز درباره اصل دیه قوانین کلی بیان شده است و درباره جنایت بر اعضای ظاهری، احکام موردی مشخصی وجود دارد. براین اساس، فقهای مذاهب اسلامی درباره تعلق دیه به اعضای ظاهری و خارجی مانند دست، پا، بینی، گوش و... تقریباً اتفاق نظر دارند و این موضوع را در تألیفات فقهی خود در باب دیه بررسی کرده‌اند. اما در خصوص اعضای داخلی، ادله‌ای یافت نمی‌شود که به‌طور ویژه بیانگر حکم هرکدام از اعضا و تأثیر کیفیت جنایت بر آن‌ها بر میزان دیه باشد. هرچند فقیهان چه در صدر اسلام و چه در دوره‌های متأخر مواردی را بیان کرده‌اند؛ ولی این مهم در قوانین موضوعه از جایگاه برتری برخوردار است و در فقه کم‌تر بدان توجه شده است تا جایی که در کتب فقهی وجه تمایز اعضای ظاهری با اعضای داخلی از لحاظ تعلق یا عدم تعلق دیه به‌طور واضح روشن نشده است. این پژوهش با درک این کاستی به‌روش توصیفی تحلیلی و با بهره از منابع کتابخانه‌ای در پی یافتن حکم میزان عقوبت مالی برای جنایت بر اعضای داخلی است. برای دست‌یافتن به پاسخ این پرسش، سه دیدگاه عمومی درباره جنایت بر اعضای داخلی بدن انسان تقریر شده است و کوشش شده تا ادله ادعایی و احتمالی هریک از سه دیدگاه به‌درستی تبیین و بررسی شود. پس از اثبات ناکارآمد بودن دلایل دو دیدگاه ثبوت ارش و ثبوت انحصاری دیه در اعضای رئیسه، کوشش شده است تا دیدگاه ثبوت دیه برای اعضای داخلی با بهره از قاعده «اعضای زوج و فرد» با دلایل نوینی تقریر شود.

به نظر می‌رسد نپرداختن فقیهان به حکم جنایت بر اعضای داخلی به علل مختلفی بستگی دارد که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

أ. در آن زمان، جنایت بر اعضای داخلی که منجر به از بین رفتن کامل منفعت عضو یا جدا شدن آن شود، به‌ندرت روی می‌داد، به‌دلیل سادگی وسایل نقلیه و کم بودن حوادث مرتبط با آن و نبود مواد شیمیایی یا مواد تشعشعی که منجر به تلف شدن این اعضا شود.

ب. در آن زمان، به‌دلیل ضعف امکانات پزشکی، در صورت از بین رفتن این اعضا، احتمال مرگ مجنی‌علیه زیاد بود، در نتیجه دیه نفس واجب می‌شد.

ج. حتی اگر تقویت یک عضو داخلی منجر به مرگ مجنی‌علیه نمی‌شد، امکانات پزشکی آن زمان این امکان را به آن‌ها نمی‌داد تا به شکل قاطع، نوع و میزان جنایت بر آن عضو را مشخص کنند تا در نتیجه برای آن دیه تعیین کنند.

اما امروزه با توجه به پیشرفت‌های چشمگیر علم پزشکی، امکان شناسایی دقیق این اعضا و میزان کارکرد

و نقش آن‌ها در حفظ حیات انسان فراهم شده است. از این رو، این ضرورت ایجاد می‌شود که به صورت دقیق‌تر و موşkافانه جنایات وارده نسبت به این اعضا بررسی شود و حکمی که به موازین و اصول شرع و مقاصد شریعت نزدیک‌تر است برای این اعضا صادر شود؛ به‌ویژه که شیوهٔ زندگی انسان تغییر کرده و جنایت بر این اعضا بیشتر روی می‌دهد. بر مبنای آنچه گفته شد، پژوهش پیش‌رو در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی از این قبیل است: وجوه افتراق عضو داخلی با عضو خارجی کدام است؟ آیا قیاس عضو داخلی بر عضو خارجی صحیح است؟ نظر حقوق‌دانان اسلامی و رویکرد فقها نسبت به دیهٔ اعضای داخلی به چه صورت است؟ روش انجام‌شده در این تحقیق، تحلیلی توصیفی و استنادات آن به منابع کتابخانه‌ای است؛ بدین صورت که اطلاعات لازم از قرآن، سنت، منابع معتبر فقهی، اصول فقه و قوانین، جمع‌آوری شده و پس از بررسی و تجزیه و تحلیل داده‌ها حکم فقهی بیان شده است.

در خصوص پیشینهٔ موضوع باید گفت: فقهای متقدم و دوره‌های میانی در نگاشته‌های فتوایی و استدلالی خویش، مباحث مربوط به دیه را بیشتر به دیات اعضای ظاهری یا حداکثر بیان دیات منافع متمرکز ساخته‌اند. بحث دیهٔ اعضای داخلی از جمله مسائلی است که معاصران بدان توجه بیشتری نشان داده‌اند، گرچه نوعاً پژوهش مستقلی در این باب وجود ندارد و دیدگاه فقیهان بیشتر جنبهٔ فتوا یا پاسخ به استفتائات مقلدان یا نهادهای قضایی دارد. حتی نگاشته‌های فقه استدلالی معاصران مانند «احکام ادیات» (۱۴۰۸)، نگاشتهٔ رضا مدنی کاشانی، «احکام الدیات فی الشریعة الاسلامیة الغراء» (۱۳۹۲)، نوشتهٔ جعفر سبحانی و «کتاب دیات» (۱۳۹۹) به‌کوشش سیدعبدالهادی مرتضوی سخنی از دیهٔ اعضای داخلی به‌طور استدلالی به میان نیاورده‌اند. تنها ابوالقاسم گرجی در کتاب دیات (۱۳۸۰) اشاره‌ای اجمالی به عدم استقرار دیهٔ مقدر به اعضای داخلی کرده است.

برحسب جست‌وجوی نگارندگان، چهار مقالهٔ ذیل موضوع را با رویکرد استدلالی مدنظر قرار داده‌اند: احمد حاجی ده‌آبادی در مقالهٔ «قاعدهٔ دیهٔ اعضا در فقه امامیه و اهل سنت» (۱۳۸۳) تلاش خود را به تبیین مستندات دیهٔ قاعدهٔ اعضای زوج و فرد در میان فریقین و تحلیل مفاد ادله قرار داده است. در بخش کوتاهی نیز جنایت بر اعضای داخلی را مستوجب ارش دانسته است.

در مقالهٔ «قاعدهٔ دیهٔ اعضای فرد و زوج در فقه امامیه و اهل سنت» (۱۳۹۸) به‌کوشش عارف حمداللهی و محسن جهانگیری نیز بر تحلیل مستندات قاعدهٔ پیش‌گفته در میان فریقین توجه شده است. در این مقاله افزون‌بر بررسی ادلهٔ روایی شیعه، به تبیین و بررسی قیاس مستنبط اهل سنت در تقویت منافع یا جمال عضو ظاهری پرداخته شده اما دربارهٔ اعضای داخلی سخنی به میان نیامده است.

کامران محمودیان اصفهانی و همکاران در مقالهٔ «جستاری در باب جنایت بر اعضای داخلی؛

بازخوانی انتقادی نظریه دیه معین» (۱۳۹۶) کوشیده‌اند تا ثابت کنند که نمی‌توان به اطلاق روایات بیانگر حکم دیه برای اعضای داخلی تمسک کرد. بیشینه تلاش این مقاله تمسک به آرای قضات در محاکم جزایی برای اثبات انصراف روایات عامه بیانگر دیه به اعضای داخلی است. نویسندگان، این روش را تمسک به سیره عقلا در حل مسئله مستحده مورد اشاره دانسته‌اند.^۵ حال آنکه، استناد قضات به روایات مدّ نظر برای کشف حکم مسئله مورد تردید جدی است، بلکه به نظر می‌رسد نوع قضات در مواردی که ضابطه روشن حقوقی یا فقهی وجود ندارد به قدر متیقّن اکتفا کرده و ارش را پذیرفته‌اند. از دیگر سو، استناد قضات را نمی‌توان دلیل مستقّلی در عرض ادله دیگر یا حتی دست‌مایه‌ای برای فهم روایات قرار داد. به نظر می‌رسد نتیجه این مقاله با ضوابط و قواعد استظهار از روایات بر مبنای دانش اصول فقه موافقت تام ندارد.

در مقاله «دیه طحال: نقدی بر رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور» (۱۳۹۴)، به قلم روح‌اله اکرمی کوشیده است تا به بررسی دیدگاه فقیهان فریقین درباره موضوع دیه طحال پرداخته شود. بیشینه تمرکز این مقاله بر داوری درباره جریان قیاس توسط فقیهان عامه برای اثبات حکم و نیز تحلیل حقوق موضوعه و رویه قضایی ایران اختصاص دارد و رویکرد فقه‌های شیعی درباره مسئله عمومی دیه اعضای داخلی به اجمال بررسی شده است.

نوآوری پژوهش حاضر در آن است که ادله ادعایی و احتمالی درباره سه نظریه استحقاق دیه برای جنایت بر اعضا، استحقاق ارش برای جنایت بر اعضا و تفصیل میان اعضای رئیسه و غیر آن را به درستی تبیین کرده است. همچنین از منظر روشی نتیجه به دست آمده به تقویت ادله نظریه اول پرداخته و نتیجه‌ای که به دست آورده با نتایج پژوهش‌های پیش‌گفته متفاوت است. ارائه دلایل جدید برای اثبات نظریه استحقاق دیه برای اعضای داخلی نیز از نوآوری‌های این پژوهش ارزیابی می‌شود.

۱. مفاهیم

شناسایی مفاهیم عمده در یک پژوهش، امری است که ممکن است در بدو نظر واجد اهمیت چندانی نباشد اما تأکید نگارنده بر مفهوم‌شناسی، نه صرفاً به منظور گردآوری برخی مفاهیم آشنا و در دسترس، بلکه گذر به یک مفهوم‌شناسی کاربردی است. فقها و به تبع آن حقوق‌دانان، علاوه بر لفظ دیه، الفاظ دیگری را نیز برای بیان مال واجب با تعدی بر بدن انسان استعمال کرده‌اند، از جمله این الفاظ، ارش و حکومت است. پس باید معنای این الفاظ روشن شود تا میزان ارتباط هریک از آن‌ها با دیه مشخص شود. در این بخش به تبیین چهار مفهوم دیه، ارش، حکومت و عضو داخلی می‌پردازیم.

۵. محمودیان اصفهانی و دیگران، «جستاری در باب جنایت بر اعضای داخلی؛ بازخوانی انتقادی نظریه دیه معین»، ۱۳.

۱.۱. دیه

«دیه» از لحاظ لغوی، مصدر «وَدَى الْقَاتِلُ الْقَتِيلَ» و از ریشه «وَدَى» گرفته شده است. فاء الفعل آن، یعنی حرف «و» حذف شده و به جای آن، حرف «ة» نهاده شده است. هرگاه گفته شود: «وَدَى الْقَاتِلُ الْقَتِيلَ»؛ یعنی قاتل، خون بهای مقتول را به صاحب خون پرداخت کرد. همچنین هرگاه گفته شود: «اتَّدى وَلِيُّ الْقَتِيلِ»؛ یعنی ولی دم به دیه راضی شد و از خون قاتل درگذشت.^۶ بنابراین، دیه از نظر لغوی مالی است که به عنوان بدل نفس مقتول به ولی دم پرداخت می شود. از نظر فقهی، تعریفی که فقهای امامیه برای دیه برگزیده اند این گونه است که «دیه، عبارت از مالی است که به سبب جنایت بر انسان آزاده در نفس یا کم تر از آن واجب می شود؛ خواه مقدار معینی برای آن باشد یا نباشد؛ هر چند که دیه را معمولاً در مورد اول به کار می برند و در مورد دوم، اصطلاح ارش و حکومت را استعمال می کنند.»^۷ همچنین در «مبانی تکملة المنهاج» در تعریفی نسبتاً مشابه این گونه آمده است: «به مال مفروض در جنایت بر نفس یا عضو یا جرح یا مانند آن، دیه گویند.»^۸ از منظر حقوقی، دیه، از جمله مجازات های مصرّح در قانون مجازات اسلامی است.^۹ در ماده ۱۷ این قانون، دیه چنین تعریف شده است: «دیه اعم از مقدر و غیر مقدر، مالی است که در شرع مقدس برای ایراد جنایت غیر عمدی بر نفس، اعضا و منافع و یا جنایت عمدی در مواردی که به هر جهتی قصاص ندارد، به موجب قانون مقرر می شود.» این ماده دیه را به دو نوع مقدر و غیر مقدر تقسیم کرده است و در همین قانون، هر دو نوع آن در دو ماده مجزا تعریف شده است.

درباره ماهیت دیه سه دیدگاه عمومی وجود دارد: برخی از فقیهان بر این باورند که دیه، جبران خسارت است.^{۱۰} بنابر دیدگاهی دیگر، دیه مسئولیت کیفری برای جانی است. در نظریه دیگری، دیه دارای هر دو بُعد کیفری و مدنی است.^{۱۱} برخی نیز بر این باورند که دیه نوعاً جنبه جبرانی دارد و در همه موارد جنبه کیفری ندارد.^{۱۲}

با این حال، ویژگی هایی درباره دیه وجود دارد که ماهیت آن را به جبران خسارت و نقش آفرینی در قامت غرامت نزدیک ساخته است. برای نمونه، دیه با مرگ مجرم ساقط نمی شود و از این لحاظ نمی توان آن را

۶. فیومی، مصباح المنیر، ۶۵۴/۲.

۷. صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۵۳/۲؛ طباطبایی کربلایی، ریاض المسائل، ۱۷۳/۱۴.

۸. خویی، مبانی تکملة المنهاج، ۱۸۶/۲.

۹. ماده ۱ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲/۲/۱ مقرر می دارد: «قانون مجازات اسلامی مشتمل بر جرایم و مجازات های حدود، قصاص، دیات و تعزیرات، اقدامات تأمینی و تربیتی، شرایط و موانع مسئولیت کیفری و قواعد حاکم بر آن هاست.»

۱۰. صانعی، استفتانات قضایی، ۲۵۶ تا ۲۵۵/۱؛ مرعشی شوشتری، دیدگاه های نو در حقوق کیفری اسلام، ۱۸۹/۱.

۱۱. کاتوزیان، الزام های خارج از قرارداد ضمان قهری، ۶۵.

۱۲. منتظری، استفتانات، ۳۷.

صرفاً کیفر پنداشت. همچنین دیه به مجنی علیه یا اولیای دم پرداخت می شود. این خصوصیت نیز سبب می شود تا دیه به عنوان مسئولیت کیفری صرف ارزیابی نشود. به نظر می رسد که دیه را می توان یکی از انواع مجازات های اسلامی مالی پنداشت که هم جنبه عقوبت مالی دارد و هم جنبه مسئولیت مدنی. از این نظر، به تعزیرات که قابل تقسیم به عقوبت های بدنی، مالی و شخصیتی هستند،^{۱۳} مشابه خواهد بود.

ماده ۴۴۸ دیه مقدر را بدین شکل تعریف کرده است: «دیه مقدر، مال معینی است که در شرع مقدس به سبب جنایت غیر عمدی بر نفس، عضو یا منفعت یا جنایت عمدی در مواردی که به هر جهتی قصاص ندارد، مقرر شده است» و ماده ۴۴۹ در تعریف دیه غیر مقدر مقرر می دارد: «ارش، دیه غیر مقدر است که میزان آن در شرع تعیین نشده است و دادگاه با لحاظ نوع و کیفیت جنایت و تأثیر آن بر سلامت مجنی علیه و میزان خسارت وارده با در نظر گرفتن دیه مقدر و با جلب نظر کارشناس، میزان آن را تعیین می کند. مقررات دیه مقدر در مورد ارش نیز جریان دارد، مگر اینکه در این قانون ترتیب دیگری مقرر شود.»^{۱۴}

۲.۱. ارش و حکومت

«ارش» (با سکون راء) از ماده آرش گرفته شده^{۱۵} و در اصل به معنای فساد است.^{۱۶} برای مثال، هرگاه گفته شود: «أَرَشَ بَيْنَ الْقَوْمِ تَارِيْشًا» یعنی میان آن ها را به هم زدن و آن ها را به جان هم انداختن و بعدها در نقصان اعیان استعمال شده است، زیرا نقصان در اعیان، به فساد در آن ها می انجامد.^{۱۷} به طور کلی، در لغت عرب، معنایی که از واژه ارش بیان شده است عبارت اند از: دیه نفس، دیه جراحت، قیمت جراحت ها مانند زخم سر و صورت و امثال آن، رشوه، مابه التفاوت کالای سالم و معیوب، خصومت و اختلاف، آشوب انگیزی و طلب ارش. ابن سیده گفته است که ارش جراحت، یعنی آنچه که مقدار معلوم ندارد.^{۱۸} ارش همچنین بیشتر در معنای دیه جراحت - اعم از آنکه میزان آن در شرع تعیین شده باشد یا تعیین نشده باشد - استعمال شده است و علت اینکه آن را ارش نامیده اند این است که آن، از اسباب نزاع است.^{۱۹} فقها لفظ ارش را بیشتر در مباحث مربوط به معاملات و جنایات آورده اند. در خصوص ارش در معاملات، فقها

۱۳. نک: ابن فهد حلی، المهذب البارع، ۷۳/۵؛ علامه حلی، تحریر الاحکام، ۴۱۱/۵؛ صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۱۶۹/۴۲.

۱۴. زراعت، شرح قانون مجازات اسلامی، ۳۰/۱.

۱۵. گفته می شود اصل آن «هرش» است: «ممکن است اصل آن همزه و راء و شین باشد و برخی از اهل علم آن را فرع دانسته اند و گمان کرده اند که اصل آن هَـرَش است و همزه عوض از «هـ» است. به نظر من نزدیک به هم هستند، زیرا این دو حرف: یعنی همزه و هـ به هم نزدیک اند و می گویند: إِيَّاکَ وَهِيَّاکَ وَ أَرَقْتَ وَهَرَقْتَ. هر کدام که باشد از باب آشوب انگیزی است.»

۱۶. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۷۹/۱.

۱۷. فیومی، مصباح المنیر، ۱۲/۱.

۱۸. ابن منظور، لسان العرب، ۲۶۴ تا ۲۶۳/۶؛ مرتضی زبیدی، تاج العروس، ۶۴ تا ۶۳/۱۷؛ فیروزآبادی، قاموس المحیط، ۵۸۴؛ نجار و دیگران، معجم الوسیط،

۱۳.

۱۹. ابن منظور، لسان العرب، ۲۶۳/۶؛ مرتضی زبیدی، تاج العروس، ۶۳/۱۷؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۷۹/۱.

اتفاق نظر دارند که ارش، مابه‌التفاوت مبیع در دو حالت سالم بودن و معیوب بودن است؛ یعنی قیمت عیب ایجادشده در مبیع.^{۲۰} طریقه تعیین آن هم به این صورت است که ابتدا مبیع بدون عیب و سپس همراه با عیب قیمت‌گذاری می‌شود و مابه‌التفاوت آن در نظر گرفته می‌شود و نسبت آن به قیمت محاسبه می‌شود و به نسبت آن، مشتری حق رجوع در ثمن را دارد.^{۲۱} این مابه‌التفاوت، ارش یا ارش عیب نامیده می‌شود.

۳.۱. حکومت

«حکومة» اسم مصدر و از ماده «حکم» گرفته شده است. وقتی گفته می‌شود: «حَكَمَ عَلَيْهِ بِالْأَمْرِ بِحُكْمٍ حُكْمًا وَحُكُومَةً»، یعنی درباره آن قضاوت کرد و حکم داد.^{۲۲} از جمله معانی آن، بازداشتن ظالم از ظلم است و به همین دلیل گفته‌اند: «حَكَمَةُ اللِّجَامِ»، یعنی دهانه افسار؛ زیرا حیوان را باز می‌دارد.^{۲۳} در اصطلاح فقهی، ارش جنایت مالی است که جانی در مقابل جنایتی که مرتکب شده به آسیب‌دیده می‌پردازد و مربوط به مواردی است که در آن دیه خاصی معین نشده است. ارش جنایت را حکومت نیز گویند.^{۲۴} به دیگر سخن، جاهایی که دیه معینی در شرع ندارد، آنچه را حاکم شرع بعد از مقایسه تفاوت ارزش مورد مجروح و مصدوم با سالم و صحیح آن صلاح می‌داند تعیین می‌کند و آن را ارش و حکومت می‌گویند.^{۲۵} یکی از لغت‌پژوهان نیز در تعلیق خود بر حدیث «فِي أَرْشِ الْجِرَاحَاتِ الْحُكُومَةُ» می‌گوید: «معنای حکومت در ارش جراحاتی که دیه معلوم ندارند این است که بدن انسان زخمی می‌شود، به‌طوری که زشتی آن (جراحت) باقی بماند و عضو از بین نرود، پس حاکم ارش آن جراحت را تعیین می‌کند.»^{۲۶} برای تعیین ارش، جنایت را بر شخص برده‌ای مفروض در نظر می‌گیرند و قیمت همان برده را باوجود عیب در نظر می‌گیرند، آنگاه تفاوت این دو قیمت را صورت کسری قرار می‌دهند که در مخرج آن، قیمت برده سالم قرار دارد. میزان به‌دست آمده نسبتی خواهد بود که آن را به کل دیه در نظر گرفته و به‌عنوان ارش قرار می‌دهند.^{۲۷}

۳.۱. عضو داخلی

«عضو» (با ضم و کسر عین) از ریشه «عَضَوُ» گرفته شده و بر تجزیه شیء دلالت دارد.^{۲۸} «عَضَاءُ

۲۰. ابن‌زهره، غنية النزوع، ۲۲۲؛ ابن‌قدامة، المغنی، ۱۱۲/۴؛ مرداوی، الإصناف في معرفة الرائج من الخلاف، ۴۱۲/۴؛ خطیب شربینی، مغنی المحتاج، ۴۳۴/۲؛ ابن‌رشد، بداية المجتهد، ۱۹۵/۳.

۲۱. طباطبایی کربلایی، ریاض المسائل، ۲۷۴/۸؛ ابن‌قدامة، المغنی، ۱۱۲/۴.

۲۲. ابن‌منظور، لسان العرب، ۱۴۰/۱۲.

۲۳. ازهری، تهذیب اللغة، ۶۹/۴.

۲۴. هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۳۸۳/۱.

۲۵. منتظری، استفتانات، ۲۷۶/۱.

۲۶. ابن‌منظور، لسان العرب، ۱۴۵/۱۲.

۲۷. نک: صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۲۶/۴۳.

۲۸. ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ۳۴۷/۴.

يَعْضُو عَضْوًا: إِذَا فَرَّقَهُ: ^{۲۹} یعنی آن چیز را جزء جزء کرد. لغویان متقدم، لفظ «عضو» را به این صورت معنا کرده‌اند: «الْعَضْوُ وَالْعِضْوُ: كُلُّ عَظْمٍ وَافِرٍ بِلَحْمِهِ: ^{۳۰} هر استخوان بزرگی که مشتمل بر گوشت است» و جمع آن، اعضاست. برخی نیز گفته‌اند: «كُلُّ لَحْمٍ وَافِرٍ بِعَظْمِهِ: ^{۳۱} هر گوشت زیادی که مشتمل بر استخوان است.» اما لغویان معاصر، معنای اصطلاح عضو را وسعت داده و گفته‌اند: «جزئی از مجموع جسم مثل دست و پا و گوش و در حزب یا گروه و مانند آن مشترک است و جمع آن اعضاست.» ^{۳۲} همچنین در «معجم لغة الفقهاء» آمده: «عضو، جمع آن اعضا، جزئی است که در بدن عمل معینی را به طور مستقل انجام می‌دهد... یکی از افراد وابسته به انجمن یا شرکت یا حزب یا هر نهاد اجتماعی.» ^{۳۳}

بنابر آنچه که لغویان متقدم در معنای عضو گفته‌اند، معنای عضو به آن دسته از اعضای بدن که متشکل از گوشت و استخوان هستند، مثل دست و پا و مانند آن محدود می‌شود و گویی که اطلاق لفظ «عضو» بر قلب یا طحال یا چشم و زبان و امثال آن صحیح نیست. این در حالی است که لغویان متقدم همچون متأخران، در کتب لغت در بیان معنای کلماتی چون طحال، چشم، زبان، مثانه، عضله و... به طور صریح به عضو بودن آن‌ها اشاره کرده‌اند، از جمله آمده: چشم بر عضوی دلالت دارد که به وسیله‌ی آن دیده و نگاه می‌شود. ^{۳۴} عضله، عضوی مرکب از عصب است. ^{۳۵} باتوجه به استعمال اهل لغت و معانی که در زبان عربی از واژه عضو شده است، می‌توان گفت عضو از نظر لغوی عبارت است از: جزئی از جسم انسان که دارای کارکرد مستقلی است؛ خواه متشکل از گوشت و استخوان باشد یا نباشد. فقها اصطلاح عضو را در بسیاری از ابواب فقهی از جمله طهارت و نماز و جنایات و دیات به کار برده‌اند. از بررسی و تتبع موارد استعمال لفظ عضو نزد فقها این حقیقت فهمیده می‌شود که کسی به تعریف عضو تصریح نکرده است اما باتوجه به موارد استعمال آن می‌توان به این نتیجه رسید که استعمال آن‌ها به تعریف و استعمال علمای لغت نزدیک است؛ چراکه فقها لفظ عضو را بر اجزایی از بدن اطلاق کرده‌اند که استخوان ندارد؛ مثل زبان، چشم و لب، بلکه حتی در آن گوشت نیز نیست؛ مثل پلک.

فقها اصطلاح «عضو داخلی» یا «عضو باطنی» را در باب دیات (و سایر ابواب فقهی چون ظهار و طلاق) به کار برده‌اند اما همچون لفظ عضو آن را تعریف نکرده‌اند. آن‌ها اصطلاح عضو داخلی را به کار

۲۹. مرتضی زبیدی، تاج العروس، ۶۰/۳۹.

۳۰. ابن منظور، لسان العرب، ۶۸/۱۵.

۳۱. ابوالقاء، الکلیات، ۵۹۸.

۳۲. نجار و دیگران، معجم الوسيط، ۶۰۷/۲.

۳۳. قلعه جی، قنیبی، معجم لغة الفقهاء، ۳۱۵.

۳۴. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۱۹۹/۴.

۳۵. سیوطی، معجم مقالید العلوم، ۱۸۲.

می‌برند و با اعضای چون قلب، کبد، طحال و روده برای آن مثال می‌آورند. در مجموع، مقصود از عضو داخلی در پژوهش حاضر، هر عضوی است که در جوف -از حلق (بند گلو) تا انتهای کفل- قرار دارد و با تعریف لغویان از عضو و نیز اصطلاح پزشکان (از عضو) مطابقت داشته باشد که در این صورت، مصادیق عضو داخلی این موارد است: قلب، کبد، طحال، روده کوچک و بزرگ، مری، نای، معده، کلیه، مثانه و رحم.

۲. حکم جنایت بر اعضای داخلی در رویکرد فقیهان

بحث جنایت بر اعضای داخلی در میان علمای متقدم امامیه مطرح نبوده است و در نصوص فقهی آن‌ها در باب دیات اعضا، نصی درباره چگونگی دیه عضو داخلی نمی‌توان یافت، بلکه تنها در سال‌های اخیر در میان بعضی علمای معاصر مدنظر قرار گرفته است. سه دیدگاه در این زمینه وجود دارد: ۱. برخی معتقدند در اعضای داخلی بدن دیه مقدر واجب می‌شود؛ ۲. عده‌ای معتقدند حکومت واجب می‌شود؛ ۳. برخی نیز میان اعضای داخلی قائل به تفصیل شده‌اند. سبب اختلاف نظر در میان امامیه، به شمول و عدم شمول یک قاعده فقهی (که در خصوص دیه اعضای بدن انسان است) نسبت به اعضای داخلی باز می‌گردد.

۲. ۱. قاعده عام بیانگر جنایت بر اعضا

پیش از تبیین دیدگاه‌ها درباره موضوع مورد پژوهش لازم است که اصلی‌ترین دلایل مستند در هر سه دیدگاه تبیین شوند. این دلایل عبارت‌اند از: دو روایت معروف به صحیحه عبدالله بن سنان و صحیحه هشام بن سالم. تفاوت در نحوه استظهار از این روایت و اختلاف در فهم اطلاق یا تقیید از این روایات، سبب ایجاد اختلاف دیدگاه شده است. این دو روایت به شکل ذیل هستند:

أ. ثقة الاسلام کلینی به اسناد خویش در حدیث صحیحی^{۳۶} از عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) نقل می‌کند که چنین فرمودند: «هر آنچه که در بدن مانند دست‌ها و چشم‌ها دوتایی است، در (جراحت بر) یکی آن، نصف دیه است. پرسیدم دیه مردی که چشمش کنده شود چه؟ امام فرمودند: نصف دیه. پرسیدم مردی که دستش قطع شده چطور؟ امام فرمود: نصف دیه. پرسیدم مردی که یکی از بیضه‌های او از بین رفته

۳۶. سند این روایت به این صورت گزارش شده است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)...» علی بن ابراهیم با عناوینی چون ثقة، ثبت، معتمد و صحیح المذهب مدح شده است (نجاشی، رجال، ۲۰۶؛ علامه حلی، رجال، ۱۰۰)، پدر وی با نام ابراهیم بن هاشم، اولین منتشرکننده احادیث اهل بیت (ع) در قم بوده و به سبب جلالت شأن، بی‌نیاز از توثیق دانسته شده است (نمازی شاهرودی، مستدرکات علم الرجال، ۲۲۳/۱). از احمد بن محمد بن ابی نصر نیز با عناوینی چون ثقة، جلیل القدر و عظیم المنزله یاد شده است (طوسی، رجال، ۳۳۲؛ علامه حلی، رجال، ۱۳). عبدالله بن سنان نیز با اوصافی چون ثقة و جلیل در کتاب‌های رجال متقدمان و متأخران یاد شده است (نجاشی، رجال، ۲۱۴؛ حسینی حلی، زیادة الاقوال، ۲۲۰). براین اساس که تمامی راویان روایت، امامی و ممدوح و ثقة هستند، روایت را می‌توان در شمار روایات صحیح قرار داد.

چطور؟ امام فرمود: اگر بیضه چپ باشد دیه کامل دارد. پرسیدم برای چه چنین است؟ مگر نفرمودید هرآنچه در بدن دوتا باشد نصف دیه دارد. امام فرمودند: برای آنکه فرزند از بیضه چپ به وجود می آید.^{۳۷} شیخ طوسی در حدیث صحیحی^{۳۸} از هشام بن سالم نقل می کند^{۳۹} که از امام صادق (ع) چنین روایت کرده است: «هرآنچه که در بدن انسان دوتایی باشد، در مجموع آن دو یک دیه است و در یکی از آن ها، نصف دیه و هرآنچه که در بدن انسان واحد باشد، در آن دیه کامل است.»^{۴۰}

فقیهان براساس این دو روایت، قاعده ای عام پی ریزی کرده اند که براساس آن هر عضوی که در انسان از آن دو تا وجود داشته باشد در مجموع آن دو، دیه کامل است و در یکی از آن ها نصف دیه و هر عضوی که واحد باشد در آن دیه کامل است.^{۴۱} طبق این قاعده، جنایت بر هر عضوی از اعضای انسان که زوج باشد، مثل دست و پا و چشم و گوش، در صورتی که منجر به از بین رفتن هر دو شود، موجب دیه کامل و در صورتی که بر یکی از آن دو باشد، موجب نصف دیه کامل است و جنایت بر هر عضوی که فرد باشد، مانند زبان و آلت تناسلی موجب دیه کامل است. ظاهر روایات پیش گفته درباره هرگونه عضو بدن آدمی، اعم از اعضای داخلی و خارجی، اطلاق دارند. اما فقیهان درباره این ظهور اولیه هم داستان نیستند. در ادامه، به تحلیل دیدگاه فقیهان در این باره می پردازیم.

۲.۲. مواجهه فقیهان با موضوع جنایت بر اعضا

فقه های امامیه برای کشف حکم چگونگی جبران خسارت ناشی از جنایت واردآمده بر اعضای مجنی علیه دیدگاه واحدی ندارند. مهم ترین اختلاف آن ها به نحوه برداشت از دو روایت پیش گفته باز می گردد. آنان در مواجهه با این روایات و شمول آن نسبت به اعضای داخلی هم داستان نیستند و می توان سه نظریه در این باب را در سخن فقیهان به دست آورد. در ادامه، به تبیین این سه دیدگاه می پردازیم:

۲.۲.۱. عدم شمول قاعده نسبت به تمامی اعضا

۳۷. «مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ مِنْهُ اثْنَانِ فِيهِ الْوَاحِدُ يُصَفُّ الدِّيَّةُ مِثْلُ الْيَدَيْنِ وَالْعَيْنَيْنِ قَالَ فَقُلْتُ رَجُلٌ قُتِلَتْ عَيْنُهُ قَالَ يُصَفُّ الدِّيَّةُ قُلْتُ فَرَجُلٌ قُطِعَتْ يَدُهُ قَالَ فِيهِ يُصَفُّ الدِّيَّةُ قُلْتُ فَرَجُلٌ اخَذَ يَصْنَعُهُ قَالَ إِنْ كَانَتْ الْيَسَارُ فِيهَا الدِّيَّةُ قُلْتُ وَلَمْ أَتَيْسْ قُلْتُ مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ اثْنَانِ فِيهِ كُلُّ وَاحِدٍ يُصَفُّ الدِّيَّةُ قَالَ لِأَنَّ الْوَلَدَ مِنَ الْبَيْضَةِ الْيُسْرَى» (کافی، کلینی، ۳۹۳/۱۴).

۳۸. سند این روایت به این صورت نقل شده است: «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبٍ عَمْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ».

۳۹. در متن کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی این روایت به صورت مستقیم از هشام بن سالم نقل شده اما به قرینه روایات دیگر که شیخ صدوق نیز نقل کرده و در آن به نقل هشام از امام صادق (ع) اشاره شده است، می توان دریافت که در نقل سند این روایت در کتاب تهذیب الاحکام افتادگی رخ داده است (نک: ابن بابویه، کتاب من لا یحضره الفقیه، ۱۳۳/۴).

۴۰. «كُلُّ مَا كَانَ فِي الْإِنْسَانِ اثْنَانِ فَبَيْنَهُمَا الدِّيَّةُ وَفِي أَحَدِهِمَا يُصَفُّ الدِّيَّةُ وَ مَا كَانَ وَاحِدًا فَبَيْنَهُ الدِّيَّةُ» طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۵۸/۱۰.

۴۱. نک: مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ۱۰۳/۱۴؛ صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۲/۴۳؛ انصاری شوشتری، الموسوعة الفقهية الميسرة، ۵۸۳/۱۴؛ تبریزی، تنقيح مباني الاحکام، ۱۶۴/۴؛ زارعی سبزواری، قواعد الفقهية في فقه الامامية، ۴۵/۷؛ تسخیری، القواعد الفقهية و الاصولية، ۴۸۳/۳.

برخی^{۴۲} بر این باورند که قاعده برآمده از دو روایت پیش گفته درباره اعضای است که با فقدان آنها امکان حیات برای انسان باقی باشد، همچون دست و پا و چشم و گوش. ازاین‌رو، در جنایت بر اعضای داخلی، ارش ثابت می‌شود.^{۴۳} آیت‌الله سیدصادق روحانی در پاسخ به استفتایی چنین می‌نگارد: «روایات متضمنه دیه در قطع اعضا که «اگر عضو یکی باشد تمام دیه ثابت است و اگر دو تا باشد در هرکدام نصف دیه ثابت است»، به حسب ظاهر عضو داخلی را شامل نیست. بنابراین در قطع غده تیروئید که از اعضای داخلی است، دیه نیست، قهراً رجوع به حکومت می‌شود که از آن تعبیر به ارش می‌شود»،^{۴۴} گرچه ایشان در ابتدای مباحث مربوط به دیات در کتاب دیگری بیانی دارند که برحسب آن، دیه به تمامی اعضای بدن تعلق می‌گیرد.^{۴۵} فقیه دیگری نیز پرسش درباره دیه اعضای داخلی را چنین پاسخ گفته است: «در یک کلیه نصف دیه و در کبد تمام دیه ثابت می‌باشد ولی در غدد داخلی بدن، حکومت است.»^{۴۶} یکی از فقهای حقوق دان معاصر دراین‌باره چنین می‌نگارد: «این قاعده که مبتنی بر حدیث است، مثل این روایت که به حدیث عام معروف است: «ما کان فی الجسد منه اثنان فقیه نصف الدیه»، منصرف به اعضای ظاهری است، نه اعضای باطنی مثل کلیه و مانند آن.»^{۴۷}

در ادامه، به مهم‌ترین ادله باورمندان به این دیدگاه می‌پردازیم:

۲.۲.۱. فضای صدور روایات

سالم منصرف به اعضای داخلی هستند؛ این دیدگاه وجود دارد که دو روایت عبدالله بن سنان و هشام بن چراکه در عصر صدور روایات، جراحت بر اعضای داخلی نوعاً سبب مرگ آدمی می‌شد و در این حالت، دیه کامل مستقر می‌شد. اما وارد آمدن صدمه به اعضای ظاهری بدن انسان نوعاً با بقای او همراه است و موجب مرگ نمی‌شد. ازاین‌رو، برای اعضای ظاهری، دیات مقدری تعیین شد. در موارد غیرمنصوص نیز ارش برای آنها در نظر گرفته می‌شود. همچنین در عصر صدور روایات، دانش پزشکی به چنان پیشرفتی دست نیافته بود تا بتواند میزان جراحت بر اعضای داخلی را ارزیابی کند. براین اساس، عباراتی مانند «ما کانَ فی الجسد» در روایات، به اعضای داخلی منصرف است و نمی‌توان به اطلاق آنها باور داشت.^{۴۸}

۴۲. این نظریه در استفتای مرکز تحقیقات فقهی از آیت‌الله سیدکاظم مرعشی به ایشان نسبت داده شده است (مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری، ۲۰۸/۱).

۴۳. هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه، ۶۷۴/۳.

۴۴. روحانی، استفتانات، ۲۱۱/۲.

۴۵. نک: روحانی، منهاج الصالحین، ۳۹۳/۳.

۴۶. منتظری، استفتانات، ۲۷۶/۱.

۴۷. گرجی، دیات، ۱۱۲.

۴۸. نک: مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری، ۲۰۸/۱.

بررسی و نقد: در دو روایت بیانگر قاعده عمومی نمی‌توان پذیرفت که به سبب عدم پیشرفت پزشکی در عصر صدور، موضوع آن‌ها انصراف به اعضای ظاهری دارد. به این بیان که، احکام مندرج در گزاره‌های شریعت بنابر اصل اولیه، بیانگر قضیه حقیقیه هستند که راجع به تمام افراد در هر عصری جاری است. حمل کردن آن‌ها بر قضیه خارجی یا قضیه شخصی معلومه نیازمند دلیل مستحکمی است و در مورد مذکور نه تنها نمی‌توان چنین دلیلی را یافت، بلکه قراین و ادله مخالف با آن‌ها وجود دارد. مهم‌ترین دلیل بر نادرستی این برداشت آن است که ادعای انصراف به اعضای ظاهری نیازمند دلیل آشکار است و منصرف دانستن عمومیت عباراتی چون «مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ» و «كُلُّ مَا كَانَ فِي الْإِنْسَانِ» به اعضای داخلی خلاف قواعد استظهار است.^{۴۹}

یکی از دلایل ادعایی باورمندان به ارش این بود که در عصر صدور، جنایت بر اعضای داخلی نوعاً سبب مرگ می‌شد و جنایت بر اعضای خارجی نوعاً با حفظ حیات همراه بود. اما پیداست که این دلیل، صلاحیت لازم برای مدعا را ندارد؛ چراکه جنایات بر برخی از اعضای داخلی با حفظ حیات مجنی علیه همراه است و جنایت بر شماری از اعضای خارجی با مرگ فرد همراه است. ازاین‌رو، حتی بنابر نظر باورمندان به این دیدگاه نمی‌توان این جنایات را از شمول قاعده بیرون دانست.

۲.۲.۱.۲. انصراف به قطع عضو

در نظر برخی از باورمندان به ثبوت ارش درباره جنایت بر اعضای داخلی، دو روایت صحیحیه مربوط به مواردی هستند که در آن‌ها قطع عضو رخ داده باشد. به دیگر بیان، ظاهر این دو روایت در مواردی است که قطع و جداشدن عضو از بدن رخ دهد و این حالت تنها درباره اعضای ظاهری بدن متصور است.^{۵۰}

بررسی و نقد: ادعای انصراف دو روایت بیانگر حکم به قطع عضو، با چالش‌های زیر رویه‌روست:

اولاً در روایت هشام بن سالم اصلاً از قطع عضو سخن نرفته است. همچنین در فرازهای ابتدایی روایت عبدالله بن سنان سخنی از قطع عضو نیست، بلکه راوی در فرازی درباره دیه قطع دست پرسش می‌کند و امام (ع) دیه آن را بیان می‌کنند اما در پرسش از دیه اعضایی چون چشم و بیضه، سؤال پرسشگر به طور عموم بوده و پاسخ امام (ع) نیز عام است. در این موارد می‌توان از قاعده ترک استفصال امام (ع) بهره جست و به اطلاق باور پیدا کرد.

ثانیاً دیات تنها در برابر قطع اعضا بر ذمه افراد مستقر نمی‌شود. همچنان‌که تمامی باورمندان به دیه،

۴۹. سبزواری، مذهب الاحکام، ۲۹/۲۱۷.

۵۰. خویی، مبانی تکملة المنهاج، ۲/۳۸۴.

وارد آمدن جراحی که سبب نقص کامل عضو شود را نیز مستوجب دیه می‌دانند. برای نمونه، اگر با ضربه به چشم، این عضو دچار نقصان تام شود، دیه کامل بر این عمل مستقر خواهد شد. نهایتاً نمی‌توان پذیرفت که روایات به قطع عضو منصرف است تا بتوان گفت که قطع عضو تنها در اعضای ظاهری رخ می‌دهد.

۲.۲.۲. شمول قاعده نسبت به اعضای که فقدان آن‌ها سبب مرگ است.

این دیدگاه وجود دارد که آن دسته از اعضای داخلی که فقدانشان سبب مرگ مجنی‌علیه شود، دیه مقدر دارند و اگر سبب مرگ نشوند، ارش واجب می‌شود. یکی از مراجع تقلید در پاسخ به این سؤال که آیا قاعده «کل ما کان فی الانسان...» شامل اعضای داخلی بدن مثل کلیه و... نیز می‌شود یا اینکه اختصاص به اعضای ظاهری بدن دارد، چنین می‌گوید: «به نظر این جانب، قاعده شامل اعضای رئیسه داخلی مانند کلیه نیز می‌شود، چنان‌که شامل بعضی امور ظاهری مانند حاجب (ابرو) نمی‌شود. اما اعضای داخلی که مشمول این قاعده نباشند و سبب مرگ نشوند، محکوم به ارش می‌باشند.»^{۵۱} ایشان دلیلی برای این تفصیل بیان نکرده است. پس اکثریت فقهای معاصر امامیه معتقدند اعضای داخلی بدن دیه مقدر دارند، زیرا مشمول مفهوم عام قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی می‌باشند و دلیلی دال بر انصراف این قاعده نسبت به اعضای داخلی وجود ندارد.

از فتاوی برخی از فقها نیز به نظر می‌رسد که ایشان ملاک پرداخت دیه را اثرگذار بودن عضو بر سلامت آدمی دانسته‌اند. برای نمونه، آیت‌الله سبحانی در پاسخ به پرسشی راجع به دیه اعضای داخلی، از جمله طحال چنین می‌نگارد: «طحال که در فارسی به آن سپرز می‌گویند عضو زایدی نمی‌باشد، بلکه عضو فعالی بوده و طبق آنچه محققان می‌گویند طحال در تصفیه خون و سیستم ایمنی بدن نقش داشته و در محافظت از بدن در مقابل عفونت‌ها و مرض‌ها تأثیر دارد، بنابراین احتیاطاً باید دیه کامل را بدهد.»^{۵۲}

بررسی و نقد: دیدگاه تفصیل میان اعضای داخلی اثرگذار و بدون اثر پذیرفتنی نیست؛ چراکه هیچ‌کدام از اعضای داخلی را نمی‌توان در روند زیست آدمی بی‌اثر دانست. این موضوع ریشه در خلقت هر موجود و عضوی بنا بر مصالح زیستی دارد. از این رو، نمی‌توان پذیرفت که از بین بردن عضوی مانند معده از نظر اخلال در زیست انسان از جنایت بر قلب، آثار کم‌تری دارد. به دیگر سخن، اهمیت داشتن عضو را نمی‌توان مناطی برای ثبوت دیه برای جنایت بر آن دانست.

از دیگر سو، در بخشی از فتاوی آیت‌الله موسوی اردبیلی چنین آمده است: «...اما اعضای داخلی که مشمول این قاعده نباشند و سبب مرگ نشوند، محکوم به ارش می‌باشند.» در این عبارت، ثبوت دیه وابسته

۵۱. موسوی اردبیلی، به نقل از معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۲/۱.

۵۲. سبحانی، استفتانات، ۵۶۸/۳.

به مرگ یا ادامه حیات مجنی علیه دانسته شده است، درحالی که این دیدگاه نه تنها فاقد دلیل است، بلکه با قواعد مربوط به فقه دیات مخالف است؛ زیرا در ثبوت دیه برای جنایت بر برخی اعضای ظاهری مانند چشم، بینی، دست و پا هیچ اختلاف و تردیدی وجود ندارد، درحالی که ازدست دادن این اعضا در بسیاری موارد سبب مرگ نمی شود. پس علت مندرج در متن فتوا - یعنی سبب بودن جنایت بر مرگ - را نمی توان مناطی برای ثبوت دیه دانست. ازاین رو، نظریه شمول قاعده، نسبت به تمامی اعضای بدن آدمی با قواعد لغت شناسی، مباحث عمومات بخش الفاظ دانش اصول و قاعده حفظ کرامت ذاتی انسان، تناسب بیشتری دارد.

۲.۲.۳. شمول قاعده نسبت به تمامی اعضای آدمی

شماری از فقهای معاصر امامیه معتقدند در اعضای داخلی بدن دیه کامل واجب می شود.^{۵۳} این نظر در استفتائات یکی از مراکز قضایی از حضرات آیات بهجت، فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، نوری همدانی و صانعی به ایشان نیز نسبت داده شده است.^{۵۴} مهم ترین دلیل این دیدگاه تمسک به عموم دو روایت پیش گفته است؛ به این بیان که لفظ «کل» هر چیزی را که در انسان است، یعنی اعضای داخلی و خارجی، منافع و جز این موارد را نیز شامل می شود. همچنین این دسته معتقدند اعضای که سالم بودن آنها مشکوک است مثل برخی اعضای طفل، اصل بر سالم بودن آنهاست و از بین بردن آنها موجب دیه مقدر خواهد بود، نه حکومت؛ زیرا اصل در اعضای انسان، سالم بودن آنهاست و عدم آن باید ثابت شود.^{۵۵}

به نظر می رسد باتوجه به کاستی های دو نظریه پیش گفته، نظریه اخیر را می توان با قواعد مربوط به استظهار از روایات همسو تر دانست. گرچه برای این نظریه جز عمومیت لفظ «کل» در دو روایت، دلیل دیگری اقامه نشده است؛ اما می توان دلایل دیگری برای تقویت این نظریه ارائه داد که در بخش دیدگاه برگزیده به آن می پردازیم.

۲.۳. دیدگاه برگزیده

در این بخش می کوشیم تا برای اثبات ثبوت دیه برای جنایت بر اعضای داخلی دلایل نوینی ارائه دهیم.

۲.۳.۱. تنظیر به دیه منافع

در فقه اسلامی از دو گونه دیه با عنوان دیه نفس و دیه اعضا (اطراف) سخن رفته است. فقیهان دیه

۵۳. نک: سبزواری، مذهب الاحکام، ۲۷۱/۲۹؛ ۲۸۷؛ ۲۷۱/۲۹، ۲۸۷.

۵۴. مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری، ۲۰۸/۱.

۵۵. طوسی، المبسوط، ۱۳۵/۷، ۱۵۱؛ محقق حلی، شرائع الاسلام، ۱۰۳۲/۴؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۳۵۳/۱۱.

اطراف را به دو دسته کلی تقسیم کرده‌اند: دیه اعضا و منافع.^{۵۶} این برداشت بر شماری از روایات مستند است که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

ا. کلینی به اسناد خویش حدیث موثق را از امام صادق (ع) به صورت ذیل نقل می‌کند: «امیرالمؤمنان علی (ع) درباره مردی که با عصا بر دیگری ضربه زده بود و سبب از بین رفتن شنوایی، بینایی، گویایی، عقل، جهاز تناسلی و قدرت آمیزش او شده بود، به پرداخت شش دیه حکم نمود.»^{۵۷}

ب. وی در حدیث صحیح دیگری از ابوعبیده حذاء چنین گزارش می‌کند: «از امام باقر (ع) درباره مردی که با گری بر سر مردی دیگر زده و سر او شکافته تا به مغزش رسیده و عقلش زایل شده است پرسیدم. امام فرمودند: اگر مضروب زمان نماز و آنچه می‌گوید و آنچه بدو گفته می‌شود را نمی‌فهمد، یک سال منتظر می‌ماند، اگر در این زمان مُرد، ضارب حبس می‌شود و اگر مضروب نمرد ولی عقلش باز نگشت، به سبب زوال عقل دیه کامل بر عهده ضارب است.»^{۵۸}

ج. شیخ طوسی به اسناد موثقه خویش، پرسش ابوحمره ثمالی از امام باقر (ع) را چنین گزارش کرده است: «به ایشان عرض کردم جانم به فدایتان، چه می‌فرمایید درباره مردی که با تیرک خیمه بر سر مردی دیگر کوفته و عقلش زائل شده؟ امام فرمود: دیه بر عهده اوست.»^{۵۹}

د. همچنین در حدیث صحیحی نیز از سلیمان بن خالد از امام صادق (ع) چنین نقل می‌کند: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْعَيْنِ يَدْعِي صَاحِبَهَا أَنَّهُ لَا يُبْصِرُ قَالَ يُؤَجَّلُ سَنَةٌ ثُمَّ يُسْتَحْلَفُ بَعْدَ السَّنَةِ أَنَّهُ لَا يُبْصِرُ ثُمَّ يُعْطَى الدِّيَةُ قَالَ قُلْتُ فَإِنْ هُوَ أَبْصَرَ بَعْدَهُ قَالَ هُوَ شَيْءٌ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيَّاهُ.»^{۶۰}

ه. در حدیث صحیح دیگری از غیاث بن ابراهیم از امام باقر (ع) چنین نقل می‌کند: «أَنَّ عَلِيًّا (ع) قَضَى فِي رَجُلٍ ضُرِبَ حَتَّى سَلِسَ بَوُّهُ بِالدِّيَةِ كَامِلَةً.»^{۶۱}

روایات مشابه دیگری درباره استقرار دیه برای از بین بردن منفعت اعضا در جوامع روایی وجود دارد.^{۶۲}

۵۶. نک: فاضل هندی، کشف اللثام، ۵۴۸/۱۱؛ علامه حلی، تبصرة المتعلمين، ۲۳۳؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ۴۲۶/۱۴۱؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۵۰۲/۲۶؛ صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۲۹۱/۴۳؛ موسوی خوانساری، جامع المدارک، ۲۵۳/۶؛ روحانی، فقه الصادق (ع)، ۳۵۱/۴۰؛ صدر، ماوراء الفقه، ۲۵۴/۹.

۵۷. قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي رَجُلٍ ضُرِبَ رَجُلًا بِعَصَا فَذَهَبَ سَفْعُهُ وَبَصَرُهُ وَلِسَانُهُ وَعَقْلُهُ وَفَرْجُهُ وَانْقَطَعَ جَمَاعُهُ وَهُوَ حَيٌّ بِسِتِّ دِيَّاتٍ (کلینی، الکافی، ۴۲۰/۱۴).

۵۸. «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ ضُرِبَ رَجُلًا بِعُمُودٍ فَشَطَّاطٌ عَلَى رَأْسِهِ ضَرْبَةً وَاجِدَةً، فَأَجَافَهُ حَتَّى وَصَلَتْ الصَّرْبَةُ إِلَى الدِّمَاغِ، فَذَهَبَ عَقْلُهُ؟ فَقَالَ (ع): إِنْ كَانَ الْمَضْرُوبُ لَا يَعْقِلُ مِنْهَا الصَّلَاةَ، وَلَا يَعْمَلُ مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ، فَإِنَّهُ يُنْتَظَرُ بِهِ سَنَةٌ، فَإِنْ مَاتَ فِيهَا بَيِّنَةٌ وَبَيِّنُ السَّنَةِ، أُقِيدَ بِهِ ضَارِبُهُ، وَإِنْ لَمْ يَمُتْ فِيهَا بَيِّنَةٌ وَبَيِّنُ السَّنَةِ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِ عَقْلُهُ، أُغْرِمَ ضَارِبُهُ الدِّيَةَ فِي مَالِهِ لِذَهَابِ عَقْلِهِ» (کلینی، الکافی، ۴۱۸/۱۴).

۵۹. «قُلْتُ لَهُ جَعَلْتَ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ ضُرِبَ رَأْسُ رَجُلٍ بِعُمُودٍ فَشَطَّاطٍ فَأَبَاهُ يَغْنِي ذَهَبَ عَقْلُهُ قَالَ عَلَيْهِ الدِّيَةُ» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۵۲/۱۰).

۶۰. طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۶۶/۱۰.

۶۱. طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۵۱/۱۰.

۶۲. نک: حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۶۷/۲۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ۴۱۳/۱۰۱.

در این روایات، برای ازبین رفتن کارکرد عضوی دیه تعیین شده است. فقیهان براساس همین نصوص، دیه کامل برای ازبین رفتن کامل کارکرد عضوی خاص را پذیرفته و برای ازبین رفتن بخشی از کارکرد آن ارش در نظر گرفته‌اند.^{۶۳} براساس این روایات، مواردی مانند ذهاب عقل، ازبین رفتن حس بویایی، شنوایی، بینایی، لامسه، قدرت تکلم، ازبین رفتن قدرت جماع و نیز ایجاد بیماری‌هایی مانند بی‌اختیاری در دفع ادرار و مدفوع سبب استقرار دیه خواهد شد. به این بیان که، ازبین رفتن منفعت به‌طور کامل سبب دیه کامل و ازبین رفتن بخشی از کارکرد عضو سبب استقرار همان مقدار به نسبت دیه کامل خواهد شد. افزون‌بر این روایات خاص، فقهایی از دو روایت عامی که درباره دیه اعضای فرد و زوج گفته شد چنین فهمیده‌اند که در سلب منافع اعضا براساس جنایت، دیه وجود دارد.^{۶۴}

از این روایات می‌توان در قامت شاهی برای اثبات حکم دیه اعضای داخلی بهره جست. به این بیان که، درباره تقویت منافع اعضا در روایات، به قطع عضو یا آسیب ظاهری به آن اشاره نشده است، بلکه فقدان کارایی شماری از اعضا و ازبین رفتن حواس سبب ثبوت دیه کامل در نظر گرفته شده است. براین اساس می‌توان دریافت منافع و کارایی اعضا مؤلفه‌هایی هستند که می‌توان زوال آن‌ها را موجب ثبوت دیه دانست. در این روایات هم از عضو داخلی یا خارجی سخنی به میان نیامده است. برای نمونه، عنوان عمومی ذهاب عقل یا نابینایی در نظر گرفته شده است و در شماری از روایات به عدم کارایی اعضا با در نظر داشتن موجودیت ظاهری آن‌ها اشاره شده است. همین مناط را می‌توان درباره اعضای داخلی بدن نیز جاری دانست. برای نمونه، اگر آسیب به حلزون داخلی گوش به‌طوری باشد که سبب ازبین رفتن کارکرد غایی گوش - یعنی شنوایی - شود، برحسب روایات دیه یک گوش برای آن ثابت خواهد بود. اگر کارکرد اعضای داخلی نیز مختل شود، همین قاعده جاری خواهد بود.

۲.۳.۳. محاسبه پذیر بودن کارکرد اعضا در عصر کنونی

باور به ثبوت ارش برای برای دیه اعضای داخلی مستلزم آن است که روشی برای تعیین خسارت تعیین شود. سه راهکار برای این تعیین ارش متصور است: ۱. نظریه قاضی؛ ۲. تراضی و صلح طرفین در توافق بر یک قیمت مشخص؛ ۳. مقایسه با قیمت بردگان. از آنجاکه قاضی نیز ملزم است براساس ضوابطی حکم کند، عملاً جز راه‌های دوم و سوم در مقام عمل متصور نخواهد بود. باور به مصالحه میان جانی و معینی علیه را نمی‌توان راهکاری همیشگی برای محاسبه ارش دانست؛ چراکه در بسیاری از موارد، صلح

۶۳. نک: مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ۱۴/۲۷ تا ۴۲۸، ۴۳۰؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۱۱/۴۳؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۴۳/۲۹۴، ۲۹۷ تا ۳۰۲، ۳۱۰؛ روحانی، فقه الصادق (ع)، ۴۰/۳۵۰، ۳۵۶، ۳۶۳؛ موسوی خوانساری، جامع المدارک، ۶/۲۵۳؛ خویی، موسوعه، ۴۲/۴۴۱؛ تبریزی، تنقیح مبانی الاحکام، ۴/۲۶۰.
۶۴. شهید اول، القواعد و الفوائد، ۲/۱۹ تا ۲۰؛ محقق حلی، شرائع الاسلام، ۴/۱۲؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۲۶/۵۰۲.

اختیاری ممکن نیست. صلح قهری نیز به سبب تفاوت و تعدد موارد ارش به سادگی تحصیل کردنی نیست.^{۶۵}

در این حالت بسیاری از فقها بر این باورند که باید قیمت عبد سالم و عبدی که جراحی مشابه به او وارد شده را به دست آورد و این تفاوت قیمت را به نسبت قیمت کل عبد، محاسبه کرد. آنگاه این نسبت را به دیه کامل محاسبه کرد تا در نهایت میزان ارش تعیین شود.^{۶۶} اما این سخن در عصر کنونی، محاسبه ارش به نحو قیمت‌گذاری برده سالم و معیوب را محاسبه کرد! بر این اساس عده‌ای با بنیان این روش مخالف‌اند^{۶۷} و برخی دیگر معتقدند: این روش از فقه اهل سنت به فقه شیعی راه یافته است.^{۶۸}

به نظر می‌رسد نپرداختن فقیهان به حکم جنایت بر اعضای داخلی در دوره‌های پیشینی به علل مختلفی بستگی داشته که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

ا. در آن زمان، جنایت بر اعضای داخلی که منجر به از بین رفتن کامل منفعت عضو یا جداس شدن آن شود، به ندرت روی می‌داد. محتمل است که دلیل آن سادگی وسایل نقلیه و کم بودن حوادث مرتبط با تصادفات رانندگی و نبود مواد شیمیایی یا مواد تشعشعی است که منجر به تلف شدن این اعضا شود. به دیگر سخن، از بین رفتن محسوس این اعضا بدون وارد آوردن جراحات ظاهری دیگر کم‌تر رخ می‌نموده است.

ب. در آن زمان، به دلیل ضعف امکانات پزشکی در صورت از بین رفتن این اعضا احتمال مرگ مجنی علیه زیاد بود و در نتیجه، دیه نفس واجب می‌شد.

ج. حتی اگر تفویض یک عضو داخلی منجر به مرگ مجنی علیه نمی‌شد، امکانات پزشکی آن زمان این امکان را به آن‌ها نمی‌داد تا به طور قاطع، نوع و میزان جنایت بر آن عضو را مشخص کنند تا در نتیجه برای آن دیه تعیین کنند.

اما امروزه با توجه به پیشرفت‌های چشمگیر علم پزشکی، امکان شناسایی دقیق این اعضا و میزان کارکرد و نقش آن‌ها در حفظ حیات انسان فراهم شده است. در نتیجه، این ضرورت ایجاد می‌شود که به صورت دقیق‌تر و موشکافانه، جنایات وارده نسبت به این اعضا بررسی می‌شود و حکمی که به موازین و اصول شرع و مقاصد شریعت نزدیک‌تر است، برای این اعضا صادر شود؛ به ویژه که شیوه زندگی انسان تغییر کرده و

۶۵. نک: حاجی ده‌آبادی، مجموعه مقالات، ۱/۱۶۱ تا ۱۶۱.

۶۶. نک: علامه حلی، تحریر الاحکام، ۲۲/۵: خویی، موسوعه، ۲۳/۴۲.

۶۷. موسوی خوانساری، مدارک الاحکام، ۲۶۹/۶.

۶۸. موسوی اردبیلی، فقه الدیات، ۳۱۸ تا ۳۱۹.

جنایت بر این اعضا بیشتر روی می‌دهد. بنابراین اگر عضو داخلی فرد باشد، جنایت بر آن به‌طور از کارانداختن آن به‌طور کلی، دیه کامل را در بر دارد. اما در اعضای داخلی زوج مانند ریه و کلیه، هرکدام دارای نیمی از دیه خواهند بود. نیک هویداست با پیشرفت علم پزشکی در عصر امروز می‌توان دریافت که میزان از کارافتادگی هریک از اعضای داخلی چقدر است. براین اساس، می‌توان همین نسبت را درباره دیه کامل آن‌ها اعمال کرد. برای نمونه، اگر بر حسب نظر متخصصان، جراحی سبب ازکارافتادن نیمی از روده بزرگ شود، نیمی از دیه انسان کامل به آن تعلق می‌گیرد و اگر جنایتی سبب ازکارافتادن ثلث یکی از دو ریه شود، یک‌ششم دیه کامل به آن تعلق می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

براساس آنچه گذشت، دستاوردهای نوشتار حاضر عبارت‌اند از:

برخلاف دیدگاه برخی لغت‌پژوهان، مفهوم «عضو بدن» را نمی‌توان به مواردی محدود دانست که تنها در ظاهر بدن انسان وجود داشته یا استخوانی را در بردارند، بلکه براساس اطلاعات کاربردی همین لغت‌پژوهان در کاربست عضو به اعضای داخلی و نیز اشارات احادیث، عضو آدمی عبارت است از: هریک از قسمت‌های داخلی و بیرونی بدن انسان.

دیه اعضای داخلی در نگاشته‌های فقهای متقدم و حتی متأخران مدّ نظر قرار نگرفته است. تنها در دهه‌های اخیر با پیشرفت دانش پزشکی، جنایت بر این اعضا و عقوبت مالی برای آن‌ها مدّ نظر شماری از فقیهان قرار گرفته است. ازاین‌رو، موضوع کیفیت محاسبه عقوبت مالی برای جنایات بر اعضای داخلی را می‌توان در شمار مسائل مستحدثه جای داد.

با بررسی نظرات فقها در مواجهه با مسئله پیش‌گفته سه دیدگاه درخور ارزیابی است: وجوب پرداخت دیه، وجوب پرداخت ارش و وجوب پرداخت دیه برای اعضای رئیسه و تأثیرگذار.

اختلاف دیدگاه فقیهان در مسئله به نحوه استظهار ایشان از دو روایت معروف به صحیحۀ عبدالله بن سنان و هشام بن سالم بر می‌گردد. این دو صحیحۀ بیانگر حکم کلی وجوب دیه کامل در اعضای فرد و نیمی از دیه در اعضای زوج بدن آدمی است.

شماری از فقیهان معاصر امامیه معتقدند در اعضای داخلی بدن دیه کامل واجب می‌شود؛ زیرا قاعده اعضای زوج و فرد عام است و شامل هر عضوی از اعضای بدن انسان؛ اعم از اعضای ظاهری و باطنی می‌شود.

برخی دیگر از فقیهان بر این عقیده‌اند که با جنایت بر این اعضا ارش واجب می‌شود، زیرا دو روایت

صحیح، به اعضای خارجی انصراف دارند؛ چراکه در عصر صدور، از بین رفتن اعضای داخلی غالباً باعث مرگ مجنی علیه می شده و در نتیجه، دیه عضو در دیه نفس تداخل کرده و جانی محکوم به پرداخت دیه نفس بوده است. حال آنکه در همان زمان، با جنایت بر اعضای ظاهری همچون دست و پا و گوش و چشم، امکان حیات مجنی علیه وجود داشته است.

دیدگاه برگزیده این است که نمی توان به سادگی از عموم عباراتی چون «مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ» و «كُلُّ مَا كَانَ فِي الْإِنْسَانِ» چشم پوشی کرد؛ چراکه اصل اولیه، بیان احکام به نحو قضیه حقیقه است نه قضیه خارجی مطابق با نیازهای عصر صدور روایات. همچنین انصراف این روایات به قطع عضو به دو دلیل پذیرفتنی نیست: اجماع بر وجوب دیه بر جنایت سالب کارکرد تام عضو بدون قطع شدن آن و نیز عدم استتصال امام (ع) در مقام پاسخ گویی که سبب باور به عمومیت حکم می شود.

منابع

قرآن کریم.

ابن بابویه، محمد بن علی. کتاب من لا یحضره الفقیه. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. ۱۴۱۳ق.

ابن براج، عبدالعزیز بن نحیر. المذهب. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. ۱۴۰۶ق.

ابن رشد، محمد بن احمد. بدایه المجتهد و نهایه المقتصد. تهران: المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الإسلامية. المعاونة الثقافية. ۱۴۳۱ق.

ابن زهره، حمزة بن علی، غنية النزوع فی علمی الاصولین و الفروع. قم: امام صادق (ع). ۱۳۸۵.

ابن فارس، احمد بن فارس. معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الاعلام الاسلامی. ۱۴۰۴ق.

ابن فهد حلّی، احمد بن محمد. المذهب البارع فی شرح مختصر النافع. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. ۱۴۰۷ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب. بیروت: دار صادر. چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

ابوالبقاء، ایوب بن موسی. الکلیات. بیروت: الرسالة. ۱۳۹۱ق.

ازهری، محمد بن احمد. تهذیب اللغة. بیروت: دار إحياء التراث. ۱۴۲۱ق.

اکرمی، روح الله. «دیه طحال: نقدی بر رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور»، پژوهش های حقوق کیفری. ش ۱۲،

۱۳۹۴، ص ۱۲۱ تا ۱۴۶.

<https://doi.org/10.22054/jclr.2015.2405>

انصاری، محمد علی. الموسوعة الفقهية الميسرة. قم: مجمع الفكر الاسلامی. ۱۴۱۵ق.

بجنوری، سید محمد. مجموعه مقالات فقهی و حقوقی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س). ۱۳۸۰.

تبریزی، جواد. تنقیح مبانی الاحکام. قم: دار الصدیقة الشهيدة (س). ۱۳۸۷.

- تسخیری، محمدعلی. القواعد الاصولية و الفقهية. قم: مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی. ۱۴۳۱ق.
- حاجی ده‌آبادی، احمد. «قاعدة دية اعضا در فقه امامیه و اهل سنت»، نشریه حقوق اسلامی. ش ۲۰، پاییز ۱۳۸۳، ۱۳۷ تا ۱۶۸.
- حاجی ده‌آبادی، احمد. مجموعه مقالات. تهران: ترنم قلم. ۱۳۹۵.
- حر عاملی، محمدبن حسن. وسائل الشیعة. بیروت: دار إحياء التراث العربی. چاپ پنجم، ۱۴۰۳ق.
- حسینی عاملی، محمدجوادبن محمد. مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة. قم: مؤسسة النشر الإسلامي. ۱۴۱۹ق.
- حمداللهی، عارف، محسن جهانگیری. «قاعدة دية اعضا فرد و زوج در فقه امامیه و اهل سنت»، مصباح الفقاهة. ش ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، ص ۱۰۳ تا ۱۲۴.
- خطیب شریینی، محمدبن احمد. مغنی المحتاج إلى معرفة معاني الفاظ المنهاج. بیروت: دار المعرفة. چاپ چهارم، ۱۴۳۱ق.
- خویی، سیدابوالقاسم. مبانی تکملة المنهاج. قم: مؤسسة احیاء الآثار الامام الخویی. ۱۴۲۲ق.
- خویی، سیدابوالقاسم. موسوعة الامام الخویی. قم: مؤسسة احیاء الآثار الامام الخویی. ۱۴۱۸ق.
- روحانی، محمدصادق. استفتانات. قم: حدیث دل. ۱۳۸۳.
- روحانی، محمدصادق. فقه الصادق (ع). قم: الاجتهاد. ۱۴۲۹ق.
- روحانی، محمدصادق. منهاج الصالحین: الملحقات. به شرح مصطفی محمد مصری عاملی. بیروت: دار بلال. چاپ دوم، ۱۴۳۵ق.
- زارعی سبزواری، عباسعلی. القواعد الفقهية فی الفقه الامامية. قم: مؤسسة النشر الإسلامي. ۱۴۳۰ق.
- زراعت، عباس. شرح قانون مجازات اسلامی؛ بخش دیات. بی جا: بی نا. چاپ دوم.
- سبحانی تبریزی، جعفر. احکام الديات فی الشريعة الاسلامیة الغراء. قم: امام صادق (ع). ۱۳۸۲.
- سبحانی تبریزی، جعفر. استفتانات. قم: امام صادق (ع). ۱۳۹۴.
- سبحانی تبریزی، جعفر. اصول الفقه المقارن فیما لا نص فيه. قم: امام صادق (ع). ۱۳۸۳.
- سبزواری، سیدعبدالاعلی. مهذب الأحکام. بیروت: المنار. ۱۴۳۰ق.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. معجم مقالید العلوم فی الحدود و الرسوم. قاهره: الآداب. ۱۴۲۴ق.
- شهید اول، محمدبن مکی. القواعد و الفوائد. قم: المنیر. بی تا.
- صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر. جواهر الکلام. قم: دار الکتب الاسلامیة. ۱۳۶۳ق.
- صانعی، یوسف. استفتانات قضایی. قم: میثم تمار، ۱۳۸۱.
- صدر، سیدمحمد. ماوراء الفقه. بیروت: دار الاضواء. ۱۴۳۰ق.
- طباطبایی کربلایی، سیدعلی. ریاض المسائل. قم: مؤسسة النشر الإسلامي. ۱۴۲۲ق.
- طوسی، محمدبن حسن. المبسوط فی فقه الامامية. تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفرية. چاپ سوم،

۱۳۷۸ق.

طوسی، محمدبن حسن. تهذیب الاحکام. به تحقیق حسن موسوی خراسان. تهران: دار الکتب الاسلامیه. چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف. تبصرة المتعلمين. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۴۱۱ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف. تحرير الاحکام. قم: امام صادق (ع). ۱۴۲۰ق.

فاضل آبی، حسن بن ابی طالب. كشف الرموز. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۰۸ق.

فاضل هندی، محمدبن حسن. كشف اللثام عن قواعد الاحکام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۱۶ق.

فیومی، احمدبن محمد. المصباح المنیر. بیروت: المكتبة العلمية. ۱۴۱۸ق.

قلعه جی، محمدرواس، حامدصادق قنبری. معجم لغة الفقهاء. بی جا: دار الفنا نس. چاپ دوم، بی تا.

کاتوزیان، ناصر. الزام های خارج از قرارداد ضمان قهری. تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۸۲.

کاشف الغطاء، علی. مصادر الحكم الشرعی و القانون المدني. نجف: الآداب. ۱۴۰۸ق.

کلینی، محمدبن یعقوب. الکافی. قم: دار الحديث. ۱۴۲۹ق.

گرچی، ابوالقاسم. دیات. تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. چاپ اول، ۱۳۸۰.

مجلسی، محمدباقر. بحار الانوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی. ۱۴۰۳ق.

مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری. قم: مرکز تحقیقات فقهی. چاپ دوم، ۱۳۸۲.

محقق حلی، جعفر بن حسن. شرائع الاسلام. بیروت: دار الاضواء. ۱۴۰۳ق.

محمودیان اصفهانی، کامران و دیگران. «جستاری در باب جنایت بر اعضای داخلی؛ بازخوانی انتقادی نظریه دیه معین»، پژوهش های حقوق کیفری. ش ۱۹، تابستان ۱۳۹۶، ص ۹ تا ۴۰.

<https://doi.org/10.22054/jclr.2017.11440.1205>

مدنی کاشانی، رضا. کتاب الدیات. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۰۸ق.

مرتضوی، سیدعبدالهادی. فقه استدلالی: دیات. مشهد: حوزه علمیه خراسان. ۱۳۹۹.

مرتضی زبیدی، محمدبن محمد. تاج العروس. بیروت: دار الهدایة. ۱۳۰۶ق.

مرداوی، علی بن سلیمان. الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف. بی جا: دار احیاء التراث العربی. چاپ دوم، ۱۴۱۸ق.

مرعشی شوشتری، سیدمحمدحسن. دیدگاه های نو در حقوق کیفری اسلام. تهران: میزان. ۱۳۷۶.

معاونت آموزش قوه قضایی. مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری. تهران: جنگل. ۱۳۸۸.

مقدس اردبیلی، احمدبن محمد. مجمع الفائدة و البرهان. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۳۶۳.

منتظری، حسینعلی. استفتانات. تهران: سایه. ۱۳۸۴.

موسوی اردبیلی، سیدعبدالکریم. فقه الدیات. قم: دار العلم المفید. ۱۴۱۶ق.

موسوی خوانساری، سیداحمد. جامع المدارک. تهران: صدوق. ۱۳۵۵.
 میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. القوانين المحكمة فی الاصول. قم: احیاء الکتب الاسلامیه. ۱۴۳۰ق.
 نجار، محمد و دیگران. المعجم الوسیط. قاهره: دار الدعوة. ۱۴۰۹ق.
 هاشمی شاهرودی، محمود. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه بر مذهب اهل البيت (ع). ۱۳۸۷.

Transliterated Bibliography

Qurān-i Karīm.

Abū al-Balqā', Ayūb ibn Mūsā. *al-Kulīyāt*. Beirut: al-Risālah, 1971/1391.

Akrāmī, Rūḥ Allāh. "Diyih-yi Ṭahāl: Naqdī bar Ra'ẓ Vahdat Ravīyih-yi Dīvān 'Ālī Kishvar". *Pazhūhish-hā-yi Ḥuqūq-i Kayfārī*, no. 12, 2016/1394, 121-146.

'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tabṣira al-Muta'allimīn*. Tehran: Vizārat-i Farhang va Irshād Islāmī. 1991/1411.

'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tahrīr al-Aḥkām*. Qum: Imām Šādiq(AS). 1999/1420.

Anṣārī, Muḥammad 'Alī. *Mausū'at al-Fiqhiyah al-Mīysarah*. Qum: Majma' al-Fikr al-Islāmī. 1995/1415.

Azhārī, Muḥammad Ibn Aḥmad. *Tahdhib al-Lughah*. Beirut: Dār Ihya' al-Turāth. 2000/1421.

Bujnūrdī, Sayyid Muḥammad. *Majmū'ah Maqālāt Fiqhī va Ḥuqūqī*. Tehran: Mū'assisah-yi Tanzīm va Nashr-i Āṣār-i Imām Khumaynī. 2002/1380.

Fāḍil Ābī, Ḥasan ibn Abī Ṭālib. *Kashf al-Rumūz*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1988/1408.

Fāḍil Hindī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Kashf al-Lithām 'an Qawā'id al-Aḥkām*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī, 1995/1416.

Fayyūmī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Miṣbāḥ al-Munīr*. Beirut: al-Maktaba al-'Ilmiyyah, 1997/1418.

Gurjī, Abū al-Qāsim. *Diyāt*. Tehran: Intishārāt va Chāp University of Tehran, Chāp-i Awwal, 2002/1380.

Ḥājī Dihābādī, Aḥmad. "Qā'idih-yi Diyih A'zāy dar Fiqh Imāmīyah va Ahl-i Sunat". *Nashriyih-yi Ḥuqūq-i Islāmī*. no. 20, autumn 2005/1383, 137-168.

Ḥājī Dihābādī, Aḥmad. *Majmū'ah Maqālāt*. Tehran: Taranum Qalam, 2017/1395.

Ḥamdallāhī, 'Arif, Muḥsin Jahāngīrī. "Qā'idih-yi Diyih-yi A'zā' Fard va Zūj dar Fiqh Imāmīyah va Ahl Sunat". *Miṣbāḥ al-Faqāhah*. No. 4, autumn and winter 2020/1398, 103-124.

Hāshimī Shāhrūdī, Maḥmūd. *Farhang-i Fiqh Muṭābiq-i Mazhab-i Ahl-i Bayt(AS)*. Qum: Mū'assisa Dāyrah al-Ma'ārif-i Fiqh-i bar Madhhab-i Ahl-i Bayt(AS). 2009/1387.

- Hurr 'Āmili, Muḥammad ibn Ḥasan. *Wasā'il al-Shr'a*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī, Chāp-i Panjum, 1983/1403.
- Husaynī 'Āmulī, Muḥammad Javād ibn Muḥammad. *Miftāḥ al-Karāmah fi Sharḥ Qawā'id al-'Allāma*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1998/1419.
- Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn 'Alī. *Kitāb Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqīh*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1993/1413.
- Ibn Barrāj, 'Abd 'Aziz ibn Niḥrīr. *al-Muḥadhdhab*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1986/1406.
- Ibn Fahd Ḥillī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Muḥadhdhab al-Bārī' fi Sharḥ Mukhtaṣar al-Nāfi'*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1987/1407.
- Ibn Fāris, Aḥmad ibn Fāris. *Mu'jam Maqāyīs al-Lughā*. Qum: Maktab al-'Ilām al-Islāmī, 1984/1404.
- Ibn Manzūr, Muḥammad ibn Mukarram. *Lisān al-'Arab*. Beirut: Dār Ṣādir. Chāp-i Sivum, 1994/1414.
- Ibn Rushd, Muḥammad Aḥmad. *Bidāyah al-Mujtahid wa Nihāyat al-Muqtaṣid*. Tehran: al-Majma' al-'Ālamī li-l-Taqrīb Bayn al-Madhāhib al-Islāmīyya, al-Mu'awiniyya al-Thaqāfiyya, 2010/1431.
- Ibn Zuhrah, Ḥamza ibn 'Alī. *Ghunya al-Nuzū' ilā 'Ilmī al-Uṣūl wa Furū'*. Qum: Imām Ṣādiq (AS), 2007/1385.
- Kāshif al-Ghiṭā'. 'Alī. *Maṣādir al-Hukm Shar'ī wa al-Qānūn al-Madanī*. Najaf: al-Ādāb, 1988/1408.
- Kātūziyān, Nāṣir. *Ilzām-hā-yi Khārij az Qarārdād Dimān Qahrī*. Tehran: University of Tehran, 2003/1382.
- Khaṭīb Shīrbīnī, Muḥammad ibn Aḥmad. *Mughnī al-Muḥtāj ilā Ma'rifa Ma'ānī Alfāz Minhāj*. Beirut: Dār al-Ma'rifa. Chāp-i Chāhārum, 2010/1431.
- Khū'i, Sayyid Abū al-Qāsim. *Mabānī Takmilat al-Minhāj*. Qum: Mū'assisa Āṣār-i al-Imām Khū'i, 2001/1422.
- Khū'i, Sayyid Abū al-Qāsim. *Mawsū'at al-Imām al-Khū'i*. Qum: Mū'assisa Iḥyā' Āṣār al-Imām al-Khū'i, 1997/1418.
- Kulīnī, Muḥammad ibn Ya'qūb. *al-Kāfī*. Qum: Dār al-Ḥadīth. 2008/1429.
- Madanī Kāshānī, Rizā. *Kitāb-i al-Diyāt*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī, 1988/1408.
- Maḥmūdiyān Iṣfahānī, Kāmrān et al. "Justārī dar Bāb Jināyat Bar A'zāy Dākhilī; Bāzkhānī Intiqādī Naẓariyih-yi Diyih-yi Mu'ayan". *Pazhūhish-hā-yi Huqūq Kayfarī*. No. 19, summer 2018/1396, 9-40.
- Majlisi, Muḥammad Bāqir. *Biḥār al-Anwār*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī, 1983/1403.
- Majmū'ah Naẓariyāt-i Mashvaratī Fiqhī dar Umūr Kayfarī. Qum: Markaz Taḥqīqāt Fiqhī. Chāp-i Duwum, 2003/1382.

- Mar'ashī Shushtarī, Sayyid Muḥammad Ḥasan. *Didgāh-hā-yi Nū dar Ḥuqūq-i Kiyfārī Islām*. Tehran: Mīzān, 1998/1376.
- Mīrzā-yi Qumī, Abū al-Qāsim ibn Muḥammad Ḥasan. *al-Qawānīn al-Muḥkama fī al-Uṣūl*. Qum: Iḥyā' al-Kutub al-Islāmīyya. 2009/1430.
- Mu'āvinat Āmūzish Quvih-yi Qaḍāyī. *Majmū'ah Nazariyāt-i Mashvaratī Fiqhī dar Umūr Kayfārī*. Tehran: Jangal, 2010/1388.
- Muḥaqqiq Ḥillī. Ja'far ibn Ḥasan *Sharā'ir al-Islām*. Beirut: Dār al-Aḍwā'. 1983/1403.
- Muntazirī, Ḥusayn 'Alī. *Istiftā'āt*. Tehran: Sāyih, 2005/1384.
- Muqaddas Ardabīlī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majma' al-Fā'ida wa al-Burhān fī Sharḥ Irshād al-Adhhān*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1995/1416.
- Muqaddas Ardabīlī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majma' al-Fā'ida wa al-Burhān*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1943/1363.
- Murdāwī, 'Alī ibn Sulaymān. *al-Inṣāf fī Ma'rifa al-Rājiḥ min al-Khilāf*. S.l: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī. Chāp-i Duwwum. 1998/1418.
- Murtaḍā Zabīdī, Muḥammad ibn Muḥammad. *Tāj al-'Arūs*. Beirut: Dār al-Hidāya. 1888/1306.
- Murtaẓawī, Sayyid 'Abd al-Ḥādī. *al-Fiqh al-Istidlālī*. Diyāt. Mashhad: Ḥawzah-yi 'Ilmiyah Khāharān Khurāsān, 2021/1399.
- Musawī Ardabīlī, Sayyid 'Abd Karīm. *Fiqh al-Diyāt*. Qum: Dār al-'Ilm al-Mufid, 1995/1416.
- Musawī Khuwānsārī, Sayyid Aḥmad. *Jāmi' al-Madārik*. Tehran: Ṣadūq. 1977/1355.
- Najā, Muḥammad et al. *al-Mu'jam al-Wasīṭ*. Cairo: Dār al-Da'wa, 1989/1409.
- Qal'ihjī, Muḥammad Rawās, Ḥamid Ṣādiq Qanībī. *Mu'jam Lughah al-Fuqah'*. S.l. Dār al-Nafā'is. Chāp-i Duwwum, s.d.
- Rūḥānī, Muḥammad Ṣādiq. *Fiqh al-Ṣādiq(AS)*. Qum: al-Ijtihād. 2008/1429.
- Rūḥānī, Muḥammad Ṣādiq. *Istiftā'āt*. Qum: Ḥadith Dil. 2004/1383.
- Rūḥānī, Muḥammad Ṣādiq. *Minhāj al-Ṣāliḥīn: al-Mulḥaqāt*. Bi Sharḥ Muṣṭafā Muḥammad Miṣrī 'Āmulī. Beirut: Dār Bilāl. Chāp-i Duwwum, 2014/1435.
- Sabziwārī, Sayyid 'Abd al-A'lā. *Muḥadhdhab al-Aḥkām*. Qum: al-Minār. 2009/1430.
- Sabziwārī, Sayyid 'Abd al-A'lā. *Muḥadhdhab al-Aḥkām*. Qum: Beirut: al-Minār, 2009/1430.
- Ṣadr, Sayyid Muḥammad. *Māwarā' al-Fiqh*. Beirut: Dār al-Aḍwā'. 2009/1430.

Şāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām*. Qum: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. 1984/1363.

Şāni'ī, Yūsuf. *Istiftā'āt Qaḍāyī*. Qum: Miṭham Tamār, 2003/1381.

Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *al-Qawā'id wa al-Fawā'id*. Qum: al-Munīr, s.d.

Subḥānī Tabrizī, Ja'far. *Istiftā'āt*. Qum: Imām Šādiq(AS). 2016/1394.

Subḥānī Tabrizī, Ja'far. *Uṣūl al-Fiqh al-Muqārin Fimā Lānaṣ fih*. Qum: Imām Šādiq(AS). 2005/1383.

Subḥānī, Ja'far. *al-Aḥkām al-Diyāt fi al-Shari'a al-Islāmiyya al-Gharra'*. Qum: Imām Šādiq(AS). 2003/1382.

Suyūṭī, 'Abd al-Raḥmān ibn abī bakr. *Mu'jam al-Maqālīd al-'Ulūm fi al-Hudūd wa al-Rusūm*. Cairo: al-Ādāb, 2003/1424.

Ṭabāṭabāyī Karbalāyī, Sayyid 'Alī. *Riyāḍ al-Masā'il*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 2001/1422.

Tabrizī, Javād. *Tanqīḥ Madanī al-Aḥkām*. Qum: Dār al-Šidiqa al-Shahīda. 2009/1387.

Taskhīrī, Muḥammad 'Alī. *al-Qawā'id al-Uṣūliyya wa al-Fiqhiyya*. Qum: Majma' Jahānī Taqrīb Bayn Madhāhib Islāmī, 2010/1431.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Mabsūṭ fi al-Fiqh al-Imāmiyyah*. Tehran: al-Maktaba al-Murtaẓawīya li-Iḥyā' al-Āṣār al-Ja'fariyya. Chāp-i Sivum, 1959/1378.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tahdhīb al-Aḥkām*. researched by Sayyid Ḥasan Mūsawī Kharsān. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. Chāp-i Chāhārum, 1987/1407.

Zārī f Sabzawārī, 'Abbās 'Alī. *al-Qawā'id al-Fiqhiyyah fi Fiqh al-Imāmiyya*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 2009/1430.

Zirā'at, 'Abbās. *Sharḥ Qānūn-i Mujāzāt-i Islāmī; Bakhsh Diyāt*. S.l: s.n. Chāp-i Duwwum, s.d.